

هشدار

تشر

۳ | ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام جم

چهارشنبه ۱۹ بهمن ۱۴۰۱ | شماره ۱۰۰۶

قالی دزدی جای قالب‌شویی

در روزهای پایانی سال برخی شهروندان فرش‌های خود را برای شستن به قالب‌شویی‌ها می‌سپارند که این موضوع باعث شده برخی تبهکاران با توزیع انواع آگهی‌های تبلیغاتی در کمین شهروندان باشند. این تبلیغات به صورت پخش کردن برگه‌هایی است که تنها یک شماره در آن ذکر شده است. این شرکت‌ها در تبلیغات خود هیچ اشاره‌ای به آدرس کارگاه قالب‌شویی نمی‌کنند. برخی شرکت‌ها دفتری با مبلغ بالا به صورت ماهانه اجاره کرده و با تهیه اسناد جعلی، در این ایام به فعالیت می‌پردازند. آنها پس از جمع‌آوری فرش‌های شهروندان با تعطیل کردن دفتر فرار می‌کنند. اعلام قیمت‌های پایین از سوی این تبهکاران، ترفندی برای فریب مردم است. برای گرفتار نشدن در دام این مجرمان، از شرکت‌های قالب‌شویی که آگهی‌هایشان در روزنامه‌ها چاپ می‌شود، استفاده کنید؛ زیرا اغلب مدارک این‌گونه شرکت‌ها کنترل می‌شود. البته تاکید می‌کنم چاپ آگهی در روزنامه‌ها دلیلی برای تایید فعالیت همه شرکت‌ها نیست. برخی هموطنان پس از شستن فرش‌های خود، آن را برای خشک شدن روی دیوار یا پشت بام قرار می‌دهند که ممکن است مورد سرقت قرار گیرد. به همین دلیل توصیه می‌شود فرش را در مکانی قرار دهید که به کوچه و خیابان مشرف نباشد. شهروندان هنگام تحویل فرش‌ها به نمایندگان قالب‌شویی‌ها، کارت شناسایی آنها را به دقت بررسی کنند. همچنین مشخصات ظاهری آنها را نیز همراه با شماره پلاک خودرو یادداشت کنند تا در صورت بروز مشکلات احتمالی، پلیس بتواند مجرمان را شناسایی و دستگیر کند. شهروندان برای اطمینان بیشتر از صحت فعالیت این شرکت‌ها، از اتحادیه قالب‌شویان نیز استعلام کنند. شرکت‌هایی که از طریق اتحادیه مجوز فعالیت می‌گیرند، موظف به رعایت ۱۷ بند هستند. به عنوان نمونه باید دارای دفتر یا کارخانه با مجوز فعالیت تجاری باشند، کارمندان و رئیس شرکت نباید سوء پیشینه داشته باشند و آزمایش سلامت نیز داشته باشند. از لحاظ فنی هم باید اصول مربوطه را به طور حرفه‌ای رعایت کنند.

یکی دیگر از شگردهای مجرمان در این روزها، سرقت در پوشش نیروهای خدماتی است. برای به‌کارگیری این نیروها در خانه‌تکانی از شرکت‌های معتبر استفاده کنید و در طول مدتی که این افراد در خانه هستند، آنها را تنها نگذاشته و سعی شود اگر نیروی خدماتی مرد است، زنان تنها در خانه نباشند. در مدت خانه‌تکانی نیز اموال گرانبه‌ای مانند طلا، ارز و پول نقد را نزد فردی مطمئن قرار دهید. خودتان نیز از زیورآلات استفاده نکنید که باعث وسوسه نشود.

خاطره

راز گشایی از ماجرای کشتن پیرمردی که قربانی سرقت حقوق بازنشستگی‌اش شده بود خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی است

قتل پیرمرد مهربان

خانه‌ای قدیمی در یکی از محله‌های شلوغ

جنوب‌شهر، محل جنایت بود. در ورودی بی‌آن‌که

قفل در شکسته شده باشد، باز بود. وارد حیاط شدیم و در کنار حوض داخل حیاط عینک‌ته استکانی دیده می‌شد، از آنجا که دسته‌های عینک بسته بود، معلوم بود اتفاقی از دست کسی نیفتاده و کسی آن را آنجا گذاشته است. عینک متعلق به پیرمرد بود و باتوجه به این‌که به صورت مرتب روی لبه حوض قرار داشت، به نظر می‌رسید پیرمرد خودش عینک را روی لبه حوض قرار داده است. عینک‌ته استکانی بود و با این حساب همیشه به چشم پیرمرد بود، مگر برای گرفتن وضو. با این احتمال پیرمرد تا زمان اذان ظهر زنده بوده و برای گرفتن وضو کنار حوض رفته بود تا وضویش را بگیرد. در این میان سارق قاتل سراغش آمده و نقشه جنایت را رقم زده است. جسد قربانی جنایت داخل آشپزخانه قرار داشت. داخل یکی از اتاق‌ها کمدی فلزی بود که وسایلی بیرون ریخته شده و به هم ریختگی و آشفتگی در هیچ اتاق دیگر به چشم نمی‌خورد.

در سالم و به هم ریختگی تنها یک اتاق نشان می‌داد قاتل آشناست و می‌دانسته کجا را بگردد تا به خواسته‌اش برسد. قاتل پس از اجرای نقشه قتل و رسیدن به آنچه به خاطرش مرتکب جنایت شده بود، از محل متواری شده بود.

پیرمرد محبوب

مرد همسایه ماجرای جنایت را به پلیس خبر داده بود، برای تحقیقات سراغش رفته و او گفت: حشمت، مقتول را می‌گویم همیشه روی صندلی‌اش جلوی در خانه می‌نشست. صبح امروز که به محل کارم می‌رفتم او را دیدم اما وقتی برگشتم از او خبری نبود و در خانه‌شان هم باز بود. باید این منظره، ناخودآگاه نگران شدم و هر چه حشمت را صدا زدم جواب نداد. بی اختیار وارد خانه شدم و با جسد او در آشپزخانه روبه‌رو شدم. نمی‌دانم کدام از خدا بی‌خبری این بلا را سر او آورده است. حشمت، پیرمرد دوست‌داشتنی محل بود که مال و منالی هم نداشت که بگویم به خاطر پولش او را کشته‌اند. همه همسایه‌ها هوای حشمت را داشتند و مرتضی، یکی از همسایه‌ها بیشتر حواسش به پیرمرد بود.

با خودم گفتم شاید مرتضی بتواند

اطلاعاتی به ما بدهد تا قاتل را شناسایی کنیم. پیدا

کردن مرتضی کار سختی نبود و سراغش رفتم. مرد جوان به نظر می‌رسید خیلی از مرگ پیرمرد ناراحت نیست و چهره‌ای بی‌تفاوت داشت. در برابر سوالات ما هم با خونسردی و بی‌تفاوتی خاصی برخورد کرد.

بی‌تفاوتی‌های او باعث شد پیرمرد روز حادثه کجا بوده است، اما جواب این سوال را هم مثل سوال‌های قبلی داد.

رفتارهای مرتضی، شک مرا برانگیخت و باعث شد همزمان با تحقیق در خصوص قتل پیرمرد در رابطه با او نیز تحقیقاتی از همسایه‌ها صورت بگیرد. آن‌طور که همسایه‌ها می‌گفتند، مدتی است مرتضی به مواد مخدر روی آورده بود. از طرفی هم وضع مالی خوبی نداشت و موضوع دیگری که در این تحقیقات میدانی به دست آوردیم این بود که روز حادثه، مرد جوان به چند مغازه محله رفته و کلی خرید کرده بود. این همه خرید، آن هم توسط مردی که هیچ‌کسی را نداشت و اعتیاد به جانش افتاده بود، کمی مشکوک به نظر می‌رسید. دوباره سراغ مرتضی رفتم و از او پرسیدم: از کجا پول آوردی که کلی خرید کردی. در صورتی که تو کار نمی‌کنی و کسی هم نداری که تو را از نظر مالی تامین کند.

اعتراف به قتل

مرتضی سعی می‌کرد با همان خونسردی و بی‌تفاوتی مسیر تحقیقات را تغییر دهد اما زمانی که متوجه شد، با این اظهارات مرا قانع نمی‌کند، به قتل پیرمرد اعتراف کرد و گفت: «حشمت مرد مهربان و دوست‌داشتنی بود. حتی در کابوس‌های شبانه‌ام نیز فکر نمی‌کردم بخوام به پیرمرد آسیب برسانم چه برسد به این‌که او را به قتل برسانم.»

او ادامه داد: همه این افکار از صبح روز حادثه به ذهنم هجوم آورد. زمانی که پیرمرد را دیدم و او از شلوغی بانک هنگام گرفتن حقوق بازنشستگی‌اش شکایت می‌کرد. نمی‌خواستم او را به قتل برسانم، فقط حقوق بازنشستگی‌اش را می‌خواستم. نقشه‌ام این بود که در حیاط پنهان شوم و موقعی که می‌خواست نماز بخواند به اتاق بروم و پول را بردارم. مقتول برای گرفتن وضو به کنار حوض رفت و عینکش را لبه حوض گذاشت. به محض این‌که وارد خانه شدم مرادید و از آنجا که عینک نداشت مرا شناخت. با دیدن من شروع به فریاد دزد دزد کرد و از مردم کمک خواست. ترسیده بودم. اگر چند لحظه دیگر صبر می‌کردم مردم به دنبال صدایش وارد خانه می‌شدند. دستم را روی دهان پیرمرد قرار دادم و با تمام قوا او را به داخل کشاندم. اولین محلی که پا در آن گذاشتم آشپزخانه بود. او را به داخل آشپزخانه کشاندم و زمانی که به او نزدیک شدم مرا شناخت. چاره‌ای نداشتم جز این‌که به زندگی‌اش پایان بدهم. بعد از جنایت پول‌ها را از داخل کمد برداشتم و لباسم را که خونی شده بود، داخل سطل انداختم و بعد هم به خانه رفتم. متهم جوان به زندان رفت و در دادگاه حکم بر قصاص او صادر شد. اما با وساطت و پادرمیانی ریش سفیدان و تلاش خانواده‌اش، اولیای دم از قصاص گذشت کردند و او محکوم به چند سال حبس شد.